

آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نزدن است!

آقای محسن حکیمی مقاله ای تحت عنوان: «وحدت گرایش ها» یا «وحدت کارگراها؟» در پاسخ به مقاله علیرضا خباز در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۸۴ در سایت «کمیته هماهنگی» انتشار داده است. بررسی این مقاله برای پیشبرد تدارک وحدت کارگران در وضعیت کنونی حائز اهمیت است.

ایشان در نقد به مقاله علیرضا خباز که به درستی در باره «وحدت گرایش ها» به عنوان راه برون رفت از بحران کنونی جنبش کارگری صحبت به میان آورده^۱، می نویسد که: «وظیفه هر فعال کارگری گرایش ضد سرمایه داری، از جمله «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» مبارزه برای متحد و متشکل کردن توده کارگران حول مطالبات ضد سرمایه داری با افق لغو کارمزدی است.» و از آنجا که: «گرایش های کارگری انعکاس مبارزه نیروهای اجتماعی است؛ «وحدت گرایش ها» در تناقض با «مبارزه با گرایش های غیر کارگری» و لذا «امکان پذیر نیست و فعالان گرایش ضد سرمایه داری را عملاً پی نخود سیاه می فرستد...».

به سخن دیگر آقای حکیمی در این مقاله به روشنی بیان می کند که «گرایش های کارگری» متأثر از جریانات و «گرایش های غیر کارگری» هستند که خود عامل بازدارنده و از «موانع» مبارزه کارگران اند. پس، «وحدت گرایش ها» امری بیهوده است. به زعم ایشان؛ راه حل اصلی، «متشکل کردن توده کارگران حول مطالبات ضد سرمایه داری با افق لغو کارمزدی است».

پیشنهاد ایشان شامل دو بخش به هم پیوند خورده است:
اول؛ جنبه تشکیلاتی و سازماندهی وحدت کارگران (وحدت کارگران ضد سرمایه داری و نه وحدت گرایش ها).
دوم؛ محتوای سیاسی و مطالبه مرکزی برای تحقق وحدت (مطالبه لغو کار مزدی).

به این دو بخش جداگانه می پردازم.

تناقض گویی حکیمی در مورد «گرایش های کارگری»

شاید آقای حکیمی خود فراموش کرده باشد که در روز اول ماه ماه به مناسبت اول ماه مه (اردیبهشت ۱۳۸۲)، در میان جمعی در کرج سخنرانی ای ارائه داد که متن آن در سایت های اینترنتی منعکس شد. برای یادآوری بحث ایشان خلاصه مواضع ایشان را در زیر می آورم:

۱- جنبش کارگری در سطح جهانی با وجود یک «انقلاب کارگری بزرگ» (اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه) قادر به خنثی سازی استراتژی بورژوازی نشده است و با یک «دو قطبی نا مطلوب روبرو» است: «در یک سو توده کارگرانی که در قالب اتحادیه ها به بند استنمار سرمایه داری کشیده شده اند... و در سوی دیگر فعالان چپ... در انزوا از توده کارگری انرژی خود را صرف تکه پاره شدن بیش از پیش خود می کنند. پرسشی که فعالان کارگری به ویژه سوسیالیست ها باید به آن پاسخ دهند: چه گونه می توان دو سر این دو قطب را به هم نزدیک کرد؟» (متن سخنرانی اردیبهشت ۸۲ در کرج- ص ۲). «پاسخ به این پرسش یک بُعد نظری دارد و یک بُعد عملی» (همانجا- ص ۳).

۲- «در بُعد نظری، باید با دوگرایش فکری مرزبندی کرد: اول؛ گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایی که با تقدم مطلق و یک سویه عنصر آگاهی کوشیده است... جنبش کارگری را منحصر به جنبش کمونیستی کند، و گرایش دوم، دترمینیستی؛ انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه که توجیه گر صرف حرکت خودانگیخته و فاقد آگاهی کارگران است.» (همانجا- ص ۳). پاسخ «بُعد عملی» این سؤال: «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» است. «جنبش اجتماعی» زیرا به قول کارل مارکس: «هدف فوری کمونیست ها... تشکل پرولتاریا به

^۱ - تنها اشکال مقاله علیرضا خباز این است که به جای خطاب به کل گرایش های کارگری؛ پیشنهاد صحیح خود را تنها خطاب به «کمیته هماهنگی» کرده بود. رجوع شود به: **پیش به سوی اتحاد عمل سراسری کارگری ملاحظاتی به مقاله علیرضا خباز** در سایت کمیته اقدام کارگری: <http://www.pishtaaz.com/eghdam>

صورت طبقه... (است) زیرا "کمونیست ها حزب جداگانه ای نیستند که در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر قرار گرفته باشند" (همانجا- ص ۴).

۳- "هسته اصلی و مؤسس" این تشکل متشکل است از "جناح تریدیونیونی های کنونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشویست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...)". (همانجا- ص ۴).

اگر با با دقت به خلاصه سخنرانی ایشان نگاه شود؛ معلوم می شود که حدود دو سال پیش راه حل عملی ایشان برای جنبش کارگری: "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" بود که "هسته اصلی و مؤسس" این تشکل متشکل است از "جناح تریدیونیونی های کنونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشویست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...)". (همانجا- ص ۴).

تا آنجا که ما اطلاع داریم ایشان در نظریات متکی بر سخنرانی اول ماه ۱۳۸۲ خود تجدید نظری انجام ندادند است. پس چگونه است که امروز به ناگهان با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای تمام گرایش های کارگری را نقض کرده و همه را به شکلی مرتبط به گروه های و جریانات سیاسی معرفی می کند؟ مگر از دو سال پیش تا کنون چه واقعی مهمی رخ داده که اینگونه ایشان ضدیت خود را با گرایش های موجود کارگری اعلام کرده است؟

ممکن است ایشان استدلال کند که منظورشان "افراد کارگری" و نه "گرایش ها" بوده است. این استدلال بدیهی است که بی اساس است. زیرا افراد با نظریات سندیکالیستی، کمونیستی، سوسیالیستی، چپ لیبرال و غیره بالاخره در جامعه هم نظران خود را پیدا می کنند و رابطه سیاسی و تشکیلاتی برقرار کرده و خود را به عنوان یک گرایش شکل می دهند. نمایندگان و سخنگویان خود را انتخاب کرده و آنها را بر اساس برنامه و سیاست گرایش خود به درون نهادهای کارگری برای تبلیغ مواضع جمعی خود می فرستند. این روند از کار برای کسی که یک روز در جنبش کارگری فعال بوده باشد، روشن و واضح است. در درون جنبش کارگری محققاً گرایش ها با نظریات متنوع شکل می گیرند و رهبران و سخنگویان خود را به جامعه معرفی می کنند - حتی اگر این کار به علت خفقان موجود، به شکل رسمی و علنی صورت نگیرد. نشریات کارگری در جامعه انتشار می یابد - حتی اگر مجوز قانونی نداشته باشند. در درون این نشریات جبهه گیری سیاسی شکل می گیرد و مقاله نویسی ها خط سیاسی برای گرایش های خود تدوین می کنند. مواضع این مقالات توسط سایر کارگران در کف کارخانه ها و خیابانها و نهادهای رسمی و غیر رسمی، بحث و در صورت توافق مورد اجرا قرار می گیرد. پرسیدنی است که "وحدت توده کارگران" چگونه باید صورت پذیرد، اگر قرار باشد رهبران عملی آنها از روند بحث و تبادل نظر حذف شده و اتحادی میان گرایش های کارگری و نمایندگان آنها صورت نگیرد؟ بر خلاف سناریوی تخیلی آقای حکیمی، کارگران دارای گرایش نظری و رهبری عملی هستند- و این گرایش های نظری ربطی به سازمان های سنتی ندارد؛ گرچه ممکن است آنها نیز طرفدارانی در میان برخی از کارگران داشته باشند. بدون وحدت گرایش های کارگری وحدت عمومی کارگران به ویژه در وضعیت کنونی یک سناریوی خیالی است.

چگونه آقای حکیمی این اصول اولیه را که خود نیز بیش از دو سال پیش به آن اعتقاد داشت زیر پا می گذارد؟ چگونه می تواند در مقابل بحث صحیح علیرضا خباز که خواهان اتحاد گرایش های کارگری شده است؛ آنها را با گروه های سیاسی همسو قلمداد کند؟ آیا آقای حکیمی در این موارد آگاهی کافی ندارد؟ و یا آیا تغییر موضع داده است؟ به اعتقاد من پاسخ به هر دو این سؤالات منفی است. او هم به این موضوع آگاهی دارد و هم اینکه بر مواضع سابق خود پابرجاست. آقای حکیمی خود اکنون به عنوان سخنگوی یک گرایش و معرف یک نشریه کارگری شناخته شده است - گرایش «لغو کارمزدی». چگونه می تواند این حق را برای سایرین انکار کند؟ چگونه ایشان وانمود می کند که تنها، گرایش نظری خودشان راه حل نهایی را برای جنبش کارگری یافته است- بدون تبادل نظر پیشین بین گرایش ها کارگری و متقاعد کردن سایرین؟ آیا این یک برخورد فرقه گرایانه و قیم مآبانه همان سازمان های سنتی که آقای حکیمی از آنان منزجر است، نمی باشد؟ علت مخالفت آقای حکیمی با "وحدت گرایش ها" در جای دیگری نهفته است.

واقعیت اینست که آقای حکیمی خوب می داند که چنانچه بحث و تبادل نظر دموکراتیک همراه با کنفرانس ها و نشست ها در جهت وحدت عمل کارگری، میان گرایش های کارگری، شکل گیرد؛ محققاً پروژه تخیلی و شعارهای بی ارتباط ایشان به شکست خواهد انجامید و ایشان موقعیت کنونی را به سرعت از دست خواهد داد. مردود اعلام کردن تبادل نظر میان گرایش های کارگری و برسمیت نشناختن آنها؛ و ارجاع بحث ها به «توده های کارگری» تنها می تواند بهانه ای برای مخفی

نگهداشتن مواضع انحرافی و فرقه‌گرایانه ایشان باشد. وگرنه از اینکه گرایش‌ها موجود شناخته شده کارگری با هم وارد دیالوگ و تبادل نظر در راستای ایجاد یک اتحاد عمل کارگری شوند، چه باکی می‌تواند وجود داشته باشد؟ مخالفت ایشان با تبادل نظر و نهایتاً "وحدت گرایش‌ها" بر این اساس است که ایشان آن زمان دیگر نخواهد توانست نظریات خاص گرایش خود را بر محور «لغو کار مزدی» به عنوان تنها راه حل؛ بر کل جنبش کارگری تحمیل کند. واضح است که هر یک از گرایش‌های کارگری صاحب نظر و چشم انداز مشخص خود برای جنبش کارگری هستند. با حذف "وحدت گرایش‌ها" به راحتی جلوی اختلاف نظرها گرفته می‌شود و یک نظر می‌تواند به مثابه نظر کل جنبش بر کارگران تحمیل گردد.

برای درک کامل روش برخورد آقای حکیمی باید دید که پشت سر مطالبه «لغو کار مزدی» که ایشان با حذف سایر گرایش‌ها، قصد تحمیل آن را بر جنبش کارگری دارد، چه نهفته است؟

بی‌ارتباطی شعار «لغو کار مزدی»

آقای حکیمی ظاهراً تصور می‌کند با طرح شعار «لغو کار مزدی» به کشف نوین و «رادیکال»ی رسیده، و بدین ترتیب می‌خواهد "توده کارگران را حول مطالبات ضد سرمایه داری با افق "لغو کار مزدی" هدایت کند. چنین وانمود می‌کند که گویا تاکنون در درون جنبش کارگری عقل و توان فکری کسی به طرح چنین شعار «رادیکال»ی قد نداده است!

متأسفانه نظریات ایشان مطلب نوینی نیست که بتوان آن را بکار بست. نظریات ایشان مانند نظریات «شوالیه‌های کارگری» شان کپی برداری از وضعیت دیگری است. «کشفیات» ایشان الگو برداری از برخی از نظریات مارکس و انگلس در قرن ۱۹ و آنارکوسندیکالیست‌ها و گرایش‌های فرقه‌گرای منزوی کارگری اروپایی و امریکایی امروزی است. ایشان می‌خواهد این عقاید را با یک روش بورکراتیک و حذف گرایانه، بر حلقوم کارگران ایران به زور فرو کند.

در درون جنبش کارگری، نخستین بار ایده «لغو کار مزدی» در برخی از نوشته‌های کارل مارکس و فردریک انگلس در قرن ۱۹ ظاهر گشت. اما باید منظور آنها با دقت بررسی شود که چه بوده، و تحت چه شرایطی این مطالبه طرح شده است؟ در دوره شکوفایی بورژوازی و تشکیل اتحادیه کارگری و مقبول جلوه دادن شعار بورژوازی مبنی بر "مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه" توسط اتحادیه کارگری؛ مارکس می‌گوید:

"به جای شعار محافظه کارانه "مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه" (کارگران) باید شعار "لغو کار مزدی" را از آن خود کنند" (کارل مارکس: ارزش، بها، سود-۱۸۶۵ - بخش ۱۴ زبان انگلیسی- آرشو اینترنتی مارکسیستی).

انگس نیز دو دهه بعد خطاب به اتحادیه کارگری استدلال مشابهی می‌کند: که مسئله کارگران پذیرش شعار "مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه" نیست، و در تحلیل نهایی در مقابل بورژوازی کارگران باید خواهان «لغو کار مزدی» شوند! انگلس می‌نویسد:

"اینکه به سرعت وقت آن نزدیک می‌شود که طبقه کارگر درک کند که مبارزه برای دستمزدهای بیشتر و مدت کار کمتر و تمام فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری در شکل کنونی شان، خود هدف نبوده بلکه وسیله می‌باشند، یک وسیله بسیار لازم و ضروری ولی این فقط یکی از وسایلی است که طبقه کارگر برای هدف عالی خود یعنی از بین بردن سیستم مزد بطور کلی، در دست دارد..."

۲۸ مه ۱۸۸۱ «اتحادیه‌های کارگری» انگلس، جلد ۱۹، صفحات ۲۶۰-۲۵۴ (فارسی: نشر کارگری سوسیالیستی)

آیا به اعتقاد آقای حکیمی وضعیت قرن ۱۹ اروپا مشابه وضعیت کنونی ایران است؟ آیا بورژوازی ایران همان بورژوازی قرن نوزده انگلستان است؟ آیا نهادهای کارگری موجود (مانند خانه کارگر و شورای اسلامی کار) همانند اتحادیه کارگری بریتانیا است؟ آیا شعار دولت سرمایه داری ایران: "کار عادلانه و مزد عادلانه" است؟ درست برعکس، نه از بورژوازی پیش رونده خبری است، نه از اتحادیه‌های کارگری مستقل از دولت و نه از "مزد روزانه عادلانه"! واقعیت اینست که مسئله «مزد» در ایران هنوز روال متعادل و عادی یک جامعه بورژوازی را به خود نگرفته است. دستمزد کارگران اصولاً پرداخت نمی‌شود! (یعنی عملاً لغو شده است!) مسئله کارگران ایران باز پس گرفتن دستمزدی است که در ازای آن نقداً کار انجام داده‌اند.

باید اشاره کرد که کارل مارکس ۱۰ سال پس از طرح مسایل فوق، زمانی که مشاهده کرد که برخی «مارکسیست ها» آن دوره مانند «لاسال» تحت دفاع از «قوانین آهنین مزد» و «لغو نظام مزدی» از آن شعارها فضیلتی برای پوشش نظریات رفرمیستی خود ساخته بود، آن ایده ها را آماج حمله قرار می دهد. مارکس اشاره کرد طرح «لغو نظام مزدی» لاسال «مزخرف» (nonsense) است و باید همراه با «قوانین آهنین مزد» وی مردود اعلام گردد (کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۵ بخش دوم به زبان انگلیسی). به عبارت دیگر از نظر مارکس مسئله بر سر «لغو نظام مزدی» نیست که مسئله «لغو سیستم کارمزدی»، و بر سر سؤال بردن کل نظام سرمایه داری است. انگلس نیز در مقدمه به اثر کارل مارکس، «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، در سال ۱۸۹۵، در مورد انحرافات گرایش خرد بورژوازی کارگری در انگلستان، موضع مشابهی به مواضع کارل مارکس نسبت به آن مطالبه گرفت.

اضافه بر این، شعار «لغو کار مزدی» توسط برخی از آنارشیست های آمریکایی (اواخر قرن ۱۹)؛ آتارکو- سندیکالیست ها در درون تشکل های کارگری اروپایی و آمریکایی (در اوائل قرن بیست و قرن اخیر)؛ و احزاب رفرمیست «سوسیالیست» در آمریکا (در اوائل قرن بیست) طرح شده است. یکی از سازمان هایی که شعار «لغو کار مزدی» را در سر لوجه برنامه خود جای داده؛ نهادی به نام «کارگران صنعتی جهان» (Industrial workers of the world) است. این نهاد گرچه در اوائل قرن بیستم (۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷) فعالیت مؤثر ضد سرمایه داری در آمریکا انجام داد؛ اما امروز در برنامه اش مشخصاً ذکر کرده که با دولت سرمایه داری کاری نداشته و فقط خواهان مشارکت بیشتر کارگران در امور اقتصادی و صنفی است. بیل هی وود (Haywood Bill) دنیول دولیون (Daniel De Leon) سنت جان (St. John)؛ پل متیک (Mattick, Paul) از رهبران این نهاد کارگری بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۰ بوده که نظریات «لغو کار مزدی» را اشاعه دادند (باید اذعان داشت که فعالیت این رهبران کارگری بسیار ارزنده بوده است). پیش از آن، حزب سوسیالیست آمریکا و تنوریسین آن یوجین دبز (Eugene V. Debs) در سال ۱۹۰۴ نیز مدافع شعار «لغو کارمزدی» بود. پیش از آن، مواضع برخی از آنارشیست ها آمریکایی نیز چنین بود (رجوع شود به دادگاه «هی مارکت» شیکاگو ۱۸۸۶).

چنانچه ایده «لغو کار مزدی» آقای حکیمی (و شرکا) الگوبرداری از این سازمانها و نظریه پردازها باشد؛ باید ذکر کرد که تمام این سازمان ها گرچه در ابتدا «چپ و رادیکال و ضد سرمایه داری» بودند، اما نهایتاً سندیکالیست و برخی رفرمیست از آب در آمدند. برخی از ابتدا دولت سرمایه داری را اساساً مورد سؤال قرار نداده و سازماندهی آنها بدیل تشکیلاتی حکومت کارگری را طرح نکردند (حزب سوسیالیست آمریکا). و برخی دیگر که رهبران کارگری آنها نقش ارزنده ای در اوائل قرن بیست به ویژه در آمریکا ایفا کردند؛ اما به علت نداشتن یک چشم انداز مشخص از ساختن حزب کارگری دچار تناقض شده و به تدریج افول کردند (کارگران صنعتی جهان). کارگران صنعتی جهان، نه توانست حزب کارگری درست و قوی ای بسازد و نه اتحادیه ای کارگری ای، زیرا در سازمان خود همواره از یکی به دیگری در نوسان بود. شعارها و مطالبات رادیکال را به علت نداشتن یک حزب قوی مخفی انقلابی به بن بست رساند. با آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بسیاری از کادرهای این نهاد به حزب کمونیست آمریکا (مرتبط به کمینترن) پیوستند. زیرا عدم چشم انداز و محدودیت های تشکیلاتی این نهاد را تجربه کرده بودند.

اکنون پس از کسب تجربه ۱۰۰ ساله! از عملکرد و روش کارکرد این نهادها که عملاً در شعارها و تشکیلات سازمان کارگری به بن بست رسیده اند؛ آقای حکیمی بدون ذکر سابقه و تاریخچه این نهادها؛ شعار و ساختار این نوع از تشکیلات کارگری را می خواهد بر جنبش کارگری تحمیل کند! ضدیت ساختن حزب پیشتاز کارگری توسط آقای حکیمی کاملاً آشکار و عیان است. زیرا او نیز مانند پیشکسوتان اعلام نشده خود، به نقش مرکزی دولت سرمایه داری بی توجه است. اعتراضات او نسبت به دولت سرمایه داری در چارچوب شعار «لغو کار مزدی» محدود باقی مانده؛ و از انجام فعالیت های روزمره در جنبش کارگری به بهانه کارهای «سندیکالیستی» طفره می رود. در نتیجه ضرورت ساختن حزب را موکول به توفیق سازمان «ضد سرمایه داری» اش می کند. آنهم در کشوری مانند ایران که هیچوقت امکان ایجاد چنین تشکیلاتی وجود نخواهد داشت. بدین ترتیب «زمین بازی» را به سندیکالیست ها و رفرمیست ها می سپارد!

در مقابل «کشفیات نوین و رادیکال» آقای حکیمی که برای طبقه کارگر ایران به ارمغان آورده است؛ کارل مارکس در مانیفست کمونیست شعار «رادیکال» و چشم انداز جنبش کارگری را چنین توصیف کرد:

- "هدف فوتی و فوری کمونیست ها همان است که همه ی احزاب پرولتاریائی دیگر نیز دارند: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله ی پرولتاریا..."
- "از این دیدگاه، نظریه ی کمونیست ها را می توان در این عبارت کوتاه خلاصه کرد: الغاء مالکیت خصوصی..."

^۲ نتیجه این سیاست را می توان در تجربه اخیر و ظهور گرایش راستگرای سندیکالیستی در درون «کمیت پیگیری» و رشد فعالیت ها و تأثیرگذاری بر برخی از کارگران، مشاهده کرد.

- "پرولتاریا باید نخست سیادت سیاسی کسب کند..."
 - "پرولتاریا سیادت سیاسی خود را بکار خواهد برد تا درجه به درجه تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی خارج کرده، تمام وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای سازمان یافته در قالب طبقه ی حاکم متمرکز سازد، و جمع نیروهای تولیدی را هر چه زودتر افزایش دهد."
- (تمام نقل قول ها از مانیفست کمونیست- بخش پرولتاریا و کمونیست ها- تأکیدات از ماست)

بنابراین اگر قرار باشد شعار و چشم انداز «رادیکال» و حداکثر به کارگران معرفی گردد؛ نمی تواند چیزی کمتر از گفته های مانیفست کمونیست باشد. به سخن دیگر شعار اصلی کارگران باید: "الغاء مالکیت خصوصی" باشد و هدف پرولتاریا: "سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا!"

به فرض وضعیتی را در نظر بگیریم که یک سلسله مطالبات رادیکال به مرکز توجه کارگران منتقل شده باشد و آگاهی کنونی شان آنها را طلب کرده باشد، و شعارهایی مانند «لغو کار مزدی» طرح و تبلیغ گردد (مانند وضعیت ۱۸۸۱ انگلستان و یا ۱۹۰۵ آمریکا).

اول؛ اگر شعار «لغو کار مزدی» توسط بخش قابل توجه ای از کارگران ایران پذیرفته شده باشد. سوالاتی که طرح می شود اینست که چگونه این کار عملی است؟ چه گام های عملی بعدی برای تحقق آن ضروری است؟ بدهی که بدون روشن شدن و عملی کردن این شعار و ترسیم گام های بعدی، طرح آن در انزوا دچار سردرگمی میان کارگران می گردد. شعار «لغو کار مزدی» یک شعاری است که نظام سرمایه داری را هدف قرار می دهد؛ اگر آقای حکیمی نیز چنین درکی از آن دارد، باید این شعار را به قول مارکس، با "سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا" ادغام کند. باید برای کارگران روشن باشد که تنها از طریق سرنگونی سیادت سرمایه داری و تشکیل یک حکومت کارگری متکی بر یک اقتصاد برنامه ریزی شده است که «لغو کار مزدی» معنی واقعی پیدا می کند (آنهم پس از دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم)^۲. وگرنه در درون نظام کنونی طرح این شعار کاملاً بی معنی است. زیرا کارگران می توانند سؤال کنند: "این شعار یعنی چه؟ یعنی «مزد» خود را در ازای کاری که کرده ایم از سرمایه دار نگیریم؟" یا اینکه: "وقتی کارفرمایان مزد ما را پرداخت نمی کنند؛ از آن حمایت باید کنیم چون «لغو کار مزدی» صورت گرفته است؟". بنابراین برای طرح این شعار و با صراحت باید اعلام شود: «سرنگونی سیادت بورژوازی! لغو کار مزدی! تشکیل حکومت کارگری!» این شعار ها همه با هم پیوسته هستند، و طرح تنها بخشی از آن، توهم نسبت به دولت سرمایه داری را دامن می زند. البته همراه با این شعار ضرورت ساختن حزب پیشاز کارگری باید طرح گردد، زیرا تحقق این مطالبات بدون یک تشکیلات مخفی سیاسی متشکل از آگاه ترین کارگران جامعه (مغزهای متفکر) عملی نیست.

دوم، این شعار در وضعیت کنونی شعار محوری کارگران نیست. گرچه همانند سایر شعارهای ضد سرمایه داری می تواند در برنامه افراد «رادیکال» وجود داشته باشد. مسئله فعالین کارگری پیشرو این نیست که به کشف یک شعار رادیکال رسیده و آن را بدون تحلیل وضعیت کنونی و آگاهی کنونی طوطی وار تکرار کنند. و چنین تصور کنند به کلید حل مشکلات جنبش کارگری نایل آمده اند. و هر آنکس که در مخالفت با آن باشد را به اتهام «سندیالیسم» و وابسته به سازمان های سنتی از میدان بدر کنند. بر خلاف نظر آقای حکیمی، روش و مطالبه محوری کارگران محققاً باید مطابقت با وضعیت کنونی آنها داشته باشد. روش هایی مانند «اشغال کارخانه ها» و «بدست گرفتن کنترل توزیع و تولید» و «مبارزه برای افزایش دستمزدها مترادف با تورم» و غیره؛ شعارهای بسیار ملموس تر و رادیکال تری از شعار نا مرتبط «لغو کار مزدی» در وضعیت کنونی است. طرح شعار حداکثر طبعاً در برنامه و تبلیغات کارگری باید جای داشته باشد؛ اما باید در مبارزه روزمره کارگری شرکت داشت. مطالبات انتقالی از آگاهی امروزی طبقه کارگر آغاز شده و آنها را گام به گام به سمت هدف نهایی راهنمایی می کند. مطالبات انتقالی مطالباتی هستند که تحقق آنها چارچوب نظام سرمایه داری را به مخاطره انداخته و اعتماد به نفس در درون کارگران را افزایش می دهد. این دخالت ها را نمی توان با یک شعار خشک و بی ارتباط «لغو کار مزدی»، تحت لوای "رادیکالیسم"، جایگزین کرد.

بنابراین شعار «لغو کار مزدی» نه به اندازه کافی «رادیکال» است، و نه مرتبط به وضعیت کنونی جنبش کارگری ایران. شعاری است ناقص که از جایی دیگری به عاریت گرفته شده و برای توجیه عدم مداخلات صبورانه و روزمره در جنبش کارگری، در راستای آماده سازی کارگران برای یک دولت کارگری، به طبقه کارگر با روشی قیم مآبانه و از بالا تحمیل می شود. چنانچه کارگران آن شعار را لمس نکرده و نپذیرند، نتیجه منطقی بحث مدافعان «لغو کار مزدی» استدلالی است نظیر اینکه "دخالت کارگری فایده ندارد؛ زیرا «سندیالیسم» حاکم شده است!" اگر هم کارگران آن را بپذیرند، بدون تردید همه سردرگم و بدون چشم انداز کافی، در جا خواهند زد و راه را برای گراشات مماشست جو هموار می کنند.

^۲ - برای این مبحث رجوع شود به مفهوم سوسیالیسم:

مقابله کارگران با سندیکالیسم «راست» و «چپ»

بر خلاف نظر آقای حکیمی وجه مشخصه «سندیکالیسم» یک جانبی و تنها مرتبط به طرح یا عدم طرح شعارهای «رادیکال» نیست. در درون جنبش کارگری سندیکالیسم «راست»^۴ و سندیکالیسم «چپ» وجود داشته که دو روی یک سکه هستند. ایشان باید توجه کنند که ماهیت سندیکالیستی یک جریان تنها با شعارهای آن شناخته نمی شود. تعریف سندیکالیسم از شناخت و مبارزه ریشه ای آن با دولت سرمایه داری نشأت می گیرد. اگر سندیکالیسم «راست» از در مباحثات با دولت سرمایه داری بر می آید؛ سندیکالیسم «چپ» به طور ریشه ای دولت سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد (با وجود رادیکالیسم و از خود گذشتگی های مدافعان آن). اگر سندیکالیسم «راست» شعارهای صرفاً صنفی کارگری را طرح کرده و مبارزات سیاسی کارگران به پیش سوق نمی دهد؛ سندیکالیسم «چپ» مطالبات ماورا چپی و ناقص طرح می کند که از روی سر کارگران می گذرد و آنها را سردرگم نگه می دارد. اتفاقی نیست که هردو این گرایشها با ساختن حزب پیشتاز کارگری سرسختانه مخالفند. زیرا سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا (به نقل از مانیفست کمونیست) را در دستور کار خود قرار نداده اند. زمانی که "سرنگونی سیادت بورژوازی" در دستور کار قرار نگیرد، مسلماً ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری نیز منتفی می گردد! هردوی آنها نقش پیشروان کارگری و گرایشها درونی آنها را نفی می کنند. هردو عوامفریبانه از «توده ی کارگری» سخن به میان می آورند؛ اما نقش رهبران عملی کارگری را نقض می کنند. هردوی آنها با مطالبات انتقالی که کارگران را گام به گام برای رودرویی با دولت سرمایه داری آماده می کند (مانند کنترل کارگری و افزایش دستمزها مترادف با تورم و غیره) مخالفند. سندیکالیسم «راست» مطالبات انتقالی را شعارهای افراطی معرفی می کند؛ و سندیکالیسم «چپ» آنها را رفرمیستی!

در نتیجه کارگران پیشتاز با هردوی این انحرافات که پیشرفت مطالبات کارگری را مسدود کرده، باید به مقابله بپردازند. مبارزه در راه تشکیل یک اتحاد عمل سراسری بر محور یک سلسله مطالبات انتقالی و درگیر کردن تمام گرایشها کارگری از جمله همان گرایشها سندیکالیستی «راست» و «چپ»، آغازگاه درست است. ایجاد یک اتحاد عمل سراسری، هم کارگران را در مقابل دولت سرمایه داری متحد و متشکل کرده و فعالیت یکپارچه را تقویت می کند؛ هم دست های نهادهای کارگری و وابسته به دولت (خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و غیره) را از جنبش کارگری کوتاه می کند؛ هم پروژه های سازمان بین المللی کار و دولت را خنثی می کند؛ هم تجمعی دموکراتیک برای تبادل نظر در مورد مسایل کارگری به وجود می آورد؛ و هم ماهیت تمام طیف های سندیکالیستی را در عمل به توده های کارگران نشان می دهد. بدیهی است که برای متشکل کردن توده های کارگری؛ گرایشها موجود کارگری و رهبران عملی کارگران که در دوره پیش مواضع خود را مکتوب در اختیار جنبش کارگری قرار داده اند؛ در ابتدا بایستی بنیادگذاران این اتحاد عمل سراسری باشند. بدون تجمع و "وحدت گرایشها" موجود کارگری، اتحاد توده کارگران عملی نخواهد شد. کسانی که مصرانه (با هر انگیزه ای) در مقابل اتحاد عمل گرایشها کارگری ایستادگی می کنند؛ باید افشا و در درون جنبش کارگری منزوی گردند.

مهدی ریاضی

Medi.Riazi@gmail.com

۱ تیر ۱۳۸۴

از آقای محسن حکیمی انتظار می رود که برای رعایت دموکراسی کارگری و محروم نکردن خوانندگان کارگری از تبادل نظرها در مورد این موضوع؛ این مقاله را در سایت «کمیته همانگی» در کنار مقاله خود، همچنین در شماره بعدی نشریه «لغو کارمزدی»، انتشار دهد.

^۴ - برای شناخت مواضع گرایش سندیکالیسم «راست»، رجوع شود به مقاله: "آقای جعفر عظیمی: کدام راه عملی؟" در سایت کمیته اقدام کارگری: <http://www.pishtaaz.com/eghdam>